

دکتر کنوت هایم، امثال، درس دوم، امثال ۱: ۷-۱

کنوت هایم و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر کنوت هایم و تعلیم او در مورد کتاب امثال است. این جلسه شماره دو، فصل اول امثال، آیات یک تا هفت است.

به سخنرانی شماره دو در مورد کتاب مقدس امثال خوش آمدید. در سخنرانی اول، مقدمه‌ای کلی در مورد بخش‌های مختلف کتاب، پیشینه، نویسندگان، طرح برخی سوالات در مورد محتوا و غیره ارائه دادیم. اما اکنون در این سخنرانی دوم، می‌خواهم واقعاً به همان ابتدا، آیات آغازین، هفت آیه ابتدایی خود کتاب بپردازیم.

آیات یک تا هفت در فصل اول در واقع مقدمه‌ای کوتاه بر کل کتاب هستند. و کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که همین الان آن هفت آیه را بخوانم و سپس به تفسیر و کاربرد این آیات مقدماتی برای خوانندگان کتاب بپردازم. اینکه گردآورندگان اصلی، هر که بودند، سعی داشتند با این مجموعه از مجموعه‌ها در کتاب امثال چه کاری انجام دهند.

خب، شروع می‌کنیم، آیه‌ی آغازین که قبلاً شنیده‌ایم. امثال سلیمان، پسر داوود، پادشاه اسرائیل. برای آموختن حکمت و پند، برای فهمیدن سخنان آموزنده، و برای آموختن رفتار خردمندان، پارسی، عدالت و انصاف.

تا به ساده‌لوحان زیرکی و به جوانان دانش و خرد بیاموزد. باشد که خردمندان نیز بشنوند و بیاموزند و دانایان مهارت کسب کنند. تا ضرب‌المثل و تمثیل و سخنان حکیمان و چیستان‌هایشان را بفهمند.

ترس از خداوند آغاز دانش است. احمق‌ها از حکمت و آموزش بیزارند. متوجه شدید که من کمی مکث کردم، درست قبل از اینکه آیه آخر این بخش را بخوانم.

دلیلش این است که آیات اول تا ششم تقریباً توسط همه به عنوان مقدمه‌ی اصلی کتاب شناخته می‌شوند، در حالی که آیه‌ی هفتم به نظر می‌رسد یک ضرب‌المثل اساسی است، ضرب‌المثلی که از بسیاری جهات ارتباط الهیاتی کار فکری‌ای را که کتاب خواندگانش را به آن دعوت می‌کند، خلاصه می‌کند. کمی بعد به این موضوع برمی‌گردم، اما فعلاً می‌خواهم تفسیر نسبتاً مفصلی از انواع چیزهایی که این آیات آغازین به ما، به عنوان خوانندگان بعدی کتاب، می‌گویند، ارائه دهیم. اما ما بخشی از خوانندگان ضمنی کتاب هستیم، زیرا اگرچه این کتاب، البته، برای خوانندگان اصلی‌اش، مخاطبان اصلی‌اش، خوانندگان معاصر آخرین مجموعه‌دارانش نوشته شده است، با این وجود هر نویسنده‌ای که شروع به نوشتن چیزی می‌کند، مگر اینکه امتحانی باشد که برای یک استاد یا معلم خاص در مدرسه نوشته شده باشد، اگر کسی چیزی بنویسد، می‌خواهد که آن را بارها و بارها بخواند.

و در مورد ادبیات بزرگ جهان، که کتاب امثال قطعاً از این دسته است، قرار است تا زمانی که فرهنگ بشری پابرجاست، خوانده شود. و اینجا ما در قاره‌ای کاملاً متفاوت هستیم، احتمالاً شما به عنوان خواننده، ممکن است در آفریقا باشید، ممکن است در آسیا باشید، ممکن است در اروپا باشید، ممکن است در استرالیا باشید. من در حال حاضر اینجا در آمریکای شمالی هستم.

هر کجا که باشیم، ما بخشی از آن خوانندگان مورد نظر هستیم. و این همان چیزی است که کتاب می‌خواهد ما آن را فرا بگیریم. این امثال، نه فقط امثال سلیمان، بلکه همه آنها که در کتاب آمده، همه ۹۱۵

تای آنها، برای یادگیری، برای کسب راهنمایی، برای آموزش زیرکی، برای اینکه خردمندان بیاموزند، برای اینکه افراد بصیر مهارت کسب کنند، برای درک ضرب‌المثل و تمثیل نوشته شده‌اند.

بنابراین، از طریق خواندن این کتاب، یادگیری، کسب، توسعه و رشد فکری زیادی وجود دارد. محتوای آن به وضوح فکری است، زیرا همانطور که در آیه ۲ می‌خوانیم، درباره حکمت و آموزش، درک کلمات بصیرت است. همین امر در ابتدای آیه ۳ نیز وجود دارد، کسب آموزش در رفتار عاقلانه.

بنابراین، این کتاب درباره کاربرد عملی ثروت‌های فکری به دست آمده است. بنابراین، این کتاب صرفاً درباره نظریه نیست، بلکه تا حد زیادی درباره نظریه است، اما فقط درباره نظریه نیست. این کتاب درباره نظریه و کاربرد عملی آموخته‌ها است.

سپس در آیه ۳، که قرار است دوباره آن را بخوانم، واقعاً قلب کاربرد، مفید بودن، هدف مورد نظر از آنچه که قرار است از طریق مطالعه، خواندن و خواندن و مطالعه مداوم کتاب آموخته شود، می‌آید. و این، ۳، برای کسب آموزش در رفتار عاقلانه، درستکاری، عدالت و انصاف است. بنابراین، این سه گانه ارزش‌های اجتماعی، عدالت، درستکاری و انصاف، به وضوح با تعامل اجتماعی با سایر افراد مرتبط است.

این کتاب به معنای واقعی کلمه درباره عدالت اجتماعی و انصاف در جامعه است. اگرچه مخاطب این کتاب احتمالاً نه فقط یک روشنفکر، بلکه یک نخبه سیاسی و فکری نیز هست، با این وجود به رفاه و آسایش کل جامعه می‌پردازد. این کتاب درباره توانمندسازی خوانندگان نخبه‌گرای خود برای اتخاذ یک سیستم ارزشی و عادات عملی است که عدالت اجتماعی را در جامعه زمان خود و در روزگار مدرن، جامعه خود ما، محقق می‌کند.

و البته، در قرن بیست و یکم، جایی که جهان به یک دهکده جهانی تبدیل شده است، جایی که ما به صورت الکترونیکی و تقریباً فوری با یکدیگر در سراسر جهان در ارتباط هستیم، این نه تنها بُعد محلی و منطقه‌ای یا حتی ملی دارد، بلکه در واقع، برای خوانندگان مدرن کتاب امثال، این موضوع در مورد عدالت اجتماعی در سطح جهانی است. دو آیه بعدی اکنون کمی دقیق‌تر صحبت می‌کنند، نه در مورد هدف، که ما فقط به آن نگاه می‌کردیم، بلکه در مورد مخاطبان مورد نظر کتاب، خوانندگان مورد نظر کتاب. و متوجه خواهید شد که دو نوع خواننده متمایز وجود دارد که کتاب می‌خواهد از طریق جذابیت فکری خود آنها را جذب کند.

و این آیه ۴ است که به ساده‌لوحان زیرکی، به جوانان دانش و به جوانان تدبیر می‌آموزد. در اینجا چه کسانی مورد خطاب قرار می‌گیرند؟ افرادی که طبق این ترجمه خاص، ساده و جوان هستند. من کلمه عبری پشت این ترجمه را در اینجا از نسخه استاندارد جدید اصلاح‌شده ذکر کرده‌ام که به نظر من یکی از بهترین ترجمه‌ها، به ویژه برای خوانش علمی متن کتاب مقدس است.

همیشه خیلی درست نیست، اما یکی از بهترین ترجمه‌هایی است که در میان بسیاری از ترجمه‌های بسیار خوب کتاب مقدس در سراسر جهان به زبان‌های مختلف داریم. با این وجود، می‌خواهم از این ترجمه خاص را ساده یا مانند برخی دیگر از ترجمه‌های Petit انتقاد کنم. به طور خاص، هیچ اشکالی ندارد که ترجمه کتاب مقدس، ساده‌لوحانه یا نابالغ یا چیزی شبیه به این ترجمه کنیم.

اما مخاطب مورد نظر در اینجا افرادی نیستند که از نظر فکری عقب مانده‌اند. این خطاب به افرادی است که شاید از نظر فکری نابالغ باشند زیرا جوان هستند و هنوز به طور کامل آموزش ندیده‌اند و در فرهنگ بالغ زمان خود اجتماعی نشده‌اند. اما این در مورد افرادی است که... پتیت در زبان عبری به کسی گفته می‌شود که، بله، شاید مستعد تحت تأثیر قرار گرفتن توسط چیزهای دیگر باشد، مستعد منحرف شدن از

مسیر درست یا هر چیز دیگری باشد، اما نه به این دلیل که احمق یا ضعیف النفس یا چیزی شبیه به آن هستند، بلکه به این دلیل که از نظر فکری کنجکاو هستند.

آنها کتابی گشوده هستند که دیگران می‌توانند روی آن بنویسند، و این دقیقاً همان کاری است که کتاب امثال می‌خواهد در اینجا انجام دهد. می‌خواهد بر لوح قلب خوانندگان جوان خود بنویسد. می‌خواهد این جوانان در این ماجراجویی فکری شرکت کنند تا به آنها در ایجاد موضعی که به طور مثبت به رفاه کل جامعه کمک خواهد کرد، کمک کند.

بنابراین، این برای افراد باهوش، برای افراد باهوش و برای افرادی است که مایل و پذیرای یادگیری هستند. اکنون به آیه ۵، نوع دوم خوانندگان، می‌رسیم و در اینجا نحوه خطاب در این آیه آغازین به طور غیرمستقیم تغییر می‌کند، یا باید بگویم غیرمستقیم، نوع خاصی از خوانندگان را خطاب قرار می‌دهد، نه جوانان نابالغ فکری، بلکه اکنون می‌گوید، بگذارید خردمندان نیز بشنوند و در یادگیری بیاموزند، و افراد بصیر مهارت کسب کنند. بنابراین، آنچه در اینجا می‌بینیم این است که کتاب امثال نه تنها خطاب به خوانندگان جوان و کسانی است که در ابتدای کار فکری و مطالعات خود یا هر چیز دیگری هستند، بلکه در واقع به صراحت خطاب به افرادی است که در رشد فکری خود بسیار جلوتر هستند.

از دهه ۱۹۸۰ یا همین حدود، بسیاری از افراد در آموزش بزرگسالان در مورد طبقه‌بندی بلوم از یادگیری صحبت می‌کنند، که در آن فقط به دانش ذهنی مربوط نمی‌شود، بلکه انواع بالاتر رشد فکری به افراد کمک می‌کند تا با تخیل و خلاقیت با چیزهایی که در مورد آنها می‌آموزند درگیر شوند و همچنین و به ویژه این چیزها را به کار گیرند. و من فکر می‌کنم این دقیقاً همان چیزی است که در اینجا نیز اتفاق می‌افتد. این کتاب همچنین برای زبان‌آموزان بزرگسال، افرادی که قبلاً در زندگی به موفقیت‌هایی رسیده‌اند، کسانی که یک یا دو مدرک یا هر چیز دیگری دارند، یک مدرک بالاتر یا هر چیز دیگری که ممکن است باشد، نیز نوشته شده است.

هدف این کتاب آموزش طیف وسیعی از افراد با سطوح فکری و تحصیلی مختلف، از کودکان خردسال احتمالاً کودکان بزرگتر و نوجوانان گرفته تا محققان برجسته است. همه آنها می‌توانند از این کتاب چیزی بیاموزند که به آنها کمک کند تا سهم مثبتی در جامعه داشته باشند. می‌خواهم لحظه‌ای اینجا توقف کنم و به جای پیش‌بینی‌هایم، به چیزی پردازم که اغلب در زمینه‌های مختلف در مورد آن صحبت می‌کنم، زیرا برایم بسیار مهم است.

و همانطور که آن را تغییر می‌دهم، امیدوارم بتوانید آن را بخوانید. فعلاً فقط آن را نخوانید، زیرا می‌خواهم قبل از اینکه به سراغ متونی بروم که در طول سال‌ها در رشد فکری‌ام الهام‌بخش بوده‌اند، چند نکته دیگر را از دیدگاه شخصی‌ام بگویم. اما می‌خواهم یک داستان شخصی را با شما در میان بگذارم که درست به دوران نوجوانی خودم برمی‌گردد.

دقیقاً یادم نیست چند سالم بود، اما احتمالاً حدود ۱۵ یا ۱۶ سال داشتم. و اتفاقی که افتاد این بود که از طریق یکی از دوستان خیلی خوبم در مدرسه، تبدیل به یک، چه اسمی می‌توان روی آن گذاشت؟ من یک تجربه تغییر دین شخصی داشتم و آگاهانه مسیحی شده بودم. اگر دوست دارید، من یک تازه‌مسلمان جوان بودم.

من از ایمانم به عیسی مسیح به عنوان خداوند و ناجی، همانطور که می‌گویند، و از این قبیل چیزها، بسیار هیجان‌زده بودم. و خیلی طبیعی، شروع کردم به همه اطرافیانم بگویم که این عیسی تازه کشف شده چقدر فوق‌العاده است و چقدر مهم است که به او ایمان داشته باشیم و بخشش گناهان را دریافت کنیم و از این

قبیل چیزها. و راستش را بخواهید، در شور و شوق جوانی و کمبود خرد، احتمالاً گاهی اوقات برای برخی از دوستان و اعضای خانواده‌ام که در اطرافم بودند، بسیار زننده بودم.

اما این فقط مقدمه‌ای است بر ماجرای که می‌خواهم با شما در میان بگذارم. و اتفاقی که افتاد این بود که یک روز با پدربزرگم صحبت کردم و چیزی را که گاهی اوقات کتاب بشارتی نامیده می‌شود به او دادم. خب، یک نویسنده، یک کشیش آلمانی کتابی در مورد ایمان به عیسی و هر چیز دیگری نوشته بود.

و همینطور که کتاب را به پدربزرگم دادم، پدربزرگم، که باز هم مردی بسیار خردمند و روشنفکر بود، کتاب را کاملاً خواند، و بعد از آن، طبق معمول، کتاب‌هایی به من می‌داد و من کتاب‌هایی را که توصیه می‌کرد می‌خواندم و همینطور ادامه می‌داد. و ما از نظر فکری همدیگر را اذیت می‌کردیم و به رشد یکدیگر کمک می‌کردیم. خب، فکر می‌کنم او بیشتر از من به رشد من کمک کرد تا من به او.

اما من کتاب را به او دادم، او آن را خواند و بعداً در مورد آن بحث کردیم. و من گفتم، خب پدربزرگ کتاب را چطور دوست داشتی؟ او گفت، خب، خوب بود و همه چیزهای دیگر، اما او گفت، یک چیز هست که من با آن مخالفم. اوه، پدربزرگ، آن چیست؟ و او گفت، خب، این جایی است که نویسنده می‌گوید اگر به عیسی ایمان نداشته باشید، به جهنم می‌روید.

و من، من و دختر ۱۵، ۱۶ ساله‌ام که از نظر فکری نابالغ بود، آنجا بودیم. گفتم، اما پدربزرگ، این مهمترین چیز است. اگر به عیسی ایمان نداشته باشی، به جهنم می‌روی.

می‌دونی، مثل کاری که آدم با پدربزرگش می‌کنه. و اون یه جورایی فقط لبخند زد و به من نگاه کرد و گفت، خب، نات، وقتی بزرگتر بشی، نظرت در مورد این موضوع عوض می‌شه. من گفتم، اوه، پدربزرگ، من هرگز نظرم در مورد این موضوع عوض نمی‌شه.

و او فقط نگاه کرد و کمی بیشتر لبخند زد، و بعد این را گفت، نات، اگر دیگر نمی‌توانی یاد بگیری، پیر شده‌ای. کاملاً مرا زمین زد. و راستش را بخواهید، این یکی از تجربیات کلیدی در رشد فکری شخصی من بود. و شاید مهم‌ترین تأثیر را بر نحوه‌ی نگرش من به زندگی و یادگیری چیزهای جدید برای بقیه‌ی عمرم داشت.

و احتمالاً این یکی از دلایلی است که من شروع به تحصیل در رشته الهیات کردم و سپس به مدرک بالاتر رفتم و دکترای خود را در مطالعات شرق، مطالعات خاور نزدیک باستان و غیره گرفتم، و همیشه مشتاق و علاقه‌مند به یادگیری بودم، نه تنها از متون کتاب مقدس، بلکه از متون دیگر خارج از کتاب مقدس، از بابل، از آشور، از مصر و غیره. اما حالا می‌خواهم سریع به جلو بروم. و نکته‌ای وجود دارد، به این موضوع برمی‌گردم.

این خیلی به چیزی که الان داشتم می‌گفتم، چیزی که الان از امثال ۱، آیه ۵، این خطاب به خردمندان خواندیم، مرتبط است. تقریباً ۴۰ سال بعد. فقط تصور کنید، پدربزرگ من اینجا بود.

من ۱۵، ۱۶ ساله بودم. پدربزرگم که در آن زمان مشخصاً پیرمرد شده بود، به من گفت اگر نتوانی نظرت را عوض کنی، پیر شده‌ای. ۴۰ سال بعد، به سرعت گذشت.

نود و ششمین سالگرد تولد پدربزرگم بود. او هنوز در جنوب آلمان زندگی می‌کرد. من هم همان موقع آنجا بودم؛ در آن زمان در لندن، انگلستان، زندگی می‌کردم.

و من برای تولدش به او زنگ زدم. و ما یک مکالمه بسیار دلپذیر داشتیم. به او تبریک گفتم و او را خوشحال کردم.

و او هنوز از نظر فکری کاملاً با آن کنار آمده بود، از نظر جسمی هم هنوز می‌توانست همه کارها را خودش انجام دهد، واقعاً شگفت‌انگیز بود. اما به عنوان بخشی از مکالمه‌مان، این حکایت، این قسمت از آنچه اتفاق افتاده بود را به او یادآوری کردم، فقط برای اینکه او را تشویق کنم، و همچنین به نوعی قدردانی واقعی خودم را از او ابراز کنم. چون این موضوع تأثیر عمیقی بر زندگی و رشد من داشته است.

و من واقعاً از کاری که او برای من انجام داده بود قدردانی کردم. بنابراین، داستان را همانطور که برای شما تعریف کردم، برایش تعریف کردم. و من آمدم، و همه ما داشتیم تلفنی صحبت می‌کردیم، و به نکته اصلی رسیدیم و گفتم، و بعد شما گفتید، اگر دیگر نمی‌توانید نظرتان را تغییر دهید، پیر شده‌اید.

و مکثی معنادار کردم که در میان آن پدربزرگم گفت، نظرم در موردش عوض شده. گفتم، چی؟ تقریباً وحشت‌زده شده بودم. من زندگی‌ام را بر اساس این زندگی کرده‌ام، و حالا تو به من می‌گویی که این اشتباه است؟ و من گفتم، منظورت چیست، پدربزرگ؟ و او فقط گفت، می‌دانی چیست؟ آدم هنوز هم می‌تواند وقتی پیر شد نظرش را عوض کند.

او دوباره مرا مسخره کرد. و حالا چرا دارم این داستان را برای شما تعریف می‌کنم؟ چون این متن دقیقاً درباره همین موضوع صحبت می‌کند. در حالی که آیه ۴ به ما می‌گوید که در این کتاب به اندازه کافی مطالب وجود دارد که کنجکاوای فکری افراد نابالغ و نوجوانان، جوانان یا هر کس دیگری را ارضا کند، اما این کتاب همچنین حاوی حقایق و حکمت‌های عمیق فکری است که می‌تواند برای شما مفید باشد.

وقتی تمام مدارک تحصیلی خوب، تمام خرد و دانش، تمام دستاوردهای دنیا را داشته باشید، در میانسالی و پیری، در هر زمانی از سال، از زندگی‌تان، این کتاب می‌تواند به شما چیزی برای داشتن یک زندگی عالی، یک زندگی کامل، یک زندگی معنادار، و نه تنها برای خودتان، بلکه زندگی‌ای که زندگی دیگران را تغییر خواهد داد، بیاموزد. پس، به این فکر کنید. چه کتاب شگفت‌انگیزی اینجا داریم که ما را به این سفر فکری دعوت می‌کند.

بنابراین، همانطور که در سخنرانی دوم با تمرکز بر مقدمه کتاب امثال سلیمان ادامه می‌دهیم، اکنون متوجه شده‌ایم که این کتاب به ما می‌گوید آنچه می‌خواهد به ما بیاموزد، در درجه اول، واقعاً مهم است. این موضوع در دنیای واقعی، نه تنها بر خودمان، بلکه بر همه اطرافیانمان و جامعه گسترده‌تر تأثیر می‌گذارد. و ما دیده‌ایم که این موضوع می‌تواند در قرن بیست و یکم ابعاد جهانی داشته باشد.

کاری که اکنون می‌خواهم با کمک مجموعه‌ای از متون کوتاه که در طول سال‌ها در درگیری فکری‌ام با تحقیق، نویسندگی، مطالعه کتاب مقدس، تاریخ هنر، سیاست و همه چیزهای مختلفی که به آنها علاقه دارم، الهام‌بخش من بوده‌اند، انجام دهم این است. اولین متنی که می‌خواهم برای شما بخوانم، و اگر بتوانید آن را روی صفحه نمایش ببینید، شاید بتوانید آن را دنبال کنید، شعری از ویلیام باتلر ییتس به نام «ظهور دوباره» است که در سال ۱۹۱۹ سروده شده است، یعنی در سالی که... خب، این شعر در سالی منتشر شد که جنگ جهانی اول به پایان خونین خود رسیده بود.

و این همان چیزی است که او در شعر می‌گوید. همه چیز از هم می‌پاشد، مرکز نمی‌تواند دوام بیاورد، هرج و مرج محض بر جهان حاکم می‌شود، موج خونین رها می‌شود و در همه جا مراسم معصومیت غرق می‌شود. بهترین‌ها فاقد هرگونه اعتقاد راسخ هستند، در حالی که بدترین‌ها سرشار از شور و اشتیاق هستند.

چرا شعری مانند این به کتاب امثال سلیمان مربوط می‌شود؟ فکر می‌کنم به همین دلیل است. زیرا محتوای کتاب امثال سلیمان اهمیت دارد. و توانایی کسانی که دلیوی بی بیستس بهترین‌های زمان خود را به یاد می‌آورد، اگر فاقد هرگونه اعتقاد راسخ باشند، در حالی که بدترین‌ها سرشار از شور و اشتیاق هستند، آنگاه تمام دانش دنیا فایده‌ای نخواهد داشت اگر ما حاضر نباشیم آن را با قصد و نیت، با اراده‌ای قوی، با شور و اشتیاق و تمایل به غلبه بر موانع به کار گیریم.

و این موانع ممکن است فقط مسائل ژئوفیزیکی نامربوط نباشند، بلکه در واقع موانع انسانی هستند، بدترین آنها، همانطور که بیستس آن را می‌نامد، پر از شور و اشتیاق هستند. حال به یاد داشته باشید، بیستس این را در سال ۱۹۱۹ نوشت، اما این شعر از بسیاری جهات پیشگویی از آنچه که کمی بیش از یک دهه بعد در دهه اتفاق افتاد، و سپس در جنگ جهانی دوم در سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ به اوج خود رسید، بود، با ۱۹۳۰ افزایش تراژدی انسانی در مقیاسی که قبلاً هرگز در تاریخ جهان اتفاق نیفتاده بود، با میلیون‌ها نفر کشته در سراسر جهان و شش میلیون یهودی کشته شده در سراسر اروپا. بهترین‌ها فاقد هرگونه اعتقاد راسخ هستند، در حالی که بدترین‌ها پر از شور و اشتیاق هستند.

و بنابراین، چیزی که می‌خواهم شما را تشویق کنم تا در حین ادامه‌ی تعاملمان با کتاب امثال، در مورد آن تأمل کنید این است که چیزهایی که ما در اینجا با آنها سر و کار داریم واقعاً مهم هستند، و کاری که با آنها انجام می‌دهیم واقعاً مهم است. ایمان و درگیری‌های فکری ما با حقایق کتاب مقدس که مطالعه می‌کنیم، در خلاء وجود ندارند. آنها با دنیای واقعی و چیزهایی که برای بسیاری از مردم مهم است، ارتباط دارند، چیزهایی که می‌توانند در زندگی و مرگ ده‌ها، صدها، هزاران یا میلیون‌ها نفر تفاوت ایجاد کنند.

می‌خواهم با متن دوم ادامه دهم و واقعاً کار فکری را با عبادت و آنچه در کلیسا اتفاق می‌افتد، پیوند دهم، زمانی که ما به عنوان مؤمنان مسیحی یا یهودی در یک کنیسه گرد هم می‌آییم تا کلام خدا را مطالعه کنیم در مورد آن تأمل کنیم، با هم دعا کنیم، از خدا بخواهیم با ما تعامل داشته باشد و در زندگی جهان مداخله کند. و امیدوارم جایی که خودمان را به خدا تقدیم می‌کنیم تا بخشی از ابزارهای او باشیم، از ابزارهایی که او برای تبدیل جهان به مکانی بهتر استفاده می‌کند. این همان چیزی است که آنی دیلارد در کتاب زیبای خود زائر در تینکر کریک، که در سال ۱۹۷۴ منتشر شد، می‌گوید، مجموعه‌ای زیبا از تأملات که در واقع جایزه پولیتزر، یکی از معتبرترین جوایز ادبی جهان را برای او به ارمغان آورد.

و این فقط یکی از تأملاتی است که او در کتاب دارد، و او این را می‌گوید: «در کل، من مسیحیانی را که بیرون از دخمه‌ها هستند، به اندازه کافی نسبت به شرایط حساس نمی‌بینم. آیا کسی کوچکترین ایده‌ای دارد که ما چقدر راحت از چه نوع قدرتی استفاده می‌کنیم؟ یا، همانطور که من حدس می‌زنم، هیچ کس حتی یک کلمه از آن را باور نمی‌کند؟ کلیساها کودکانی هستند که روی زمین با دستگاه‌های شیمی خود بازی می‌کنند و یک را برای کشتن یک صبح یکشنبه مخلوط می‌کنند. پوشیدن کلاه‌های حصیری زنانه و کلاه‌های TNT بسته «مخملی در کلیسا دیوانگی است»

همه ما باید کلاه ایمنی بیوشیم. راهنماها باید جلیقه نجات و چراغ‌های راهنما بدهند. آنها باید ما را به نیمکت‌هایمان ببندند.

برای خفتگان، ممکن است روزی خدا بیدار شود و آزرده خاطر شود. یا خدای بیدار ممکن است ما را به جایی بکشاند که دیگر هرگز نتوانیم به آن بازگردیم. هنوز لحظه‌ای را که برای اولین بار این را خواندم و قلبم را به درد آورد، به یاد دارم، زیرا بسیار آسان است که خدا را بدیهی بدانیم، ایمان خود، رستگاری که دریافت کرده‌ایم، بخشش گناهانمان، امیدی که برای آینده داریم را بدیهی بدانیم و متوجه نباشیم که وقتی با خدا تعامل می‌کنیم، با قدرتمندترین موجود جهان در تعامل هستیم.

موجودی که معیارهایی بسیار فراتر از معیارهای ما دارد. موجودی که نه تنها ما را نجات داده، بلکه اکنون ما را به یک انجمن و اجتماع مؤمنان دعوت کرده است تا نه تنها برای خودمان، بلکه برای جهان تغییری ایجاد کنیم. کلیسا در درجه اول برای منفعت اعضای خود وجود ندارد.

کلیسا وجود دارد، کنیسه وجود دارد، برای منفعت کل جهان، حتی بیشتر برای غیرمؤمنان تا برای کسانی که اهل کلیسا یا کنیسه آنها را خودی می‌دانند. و این چیزها مهم هستند، زیرا اگر بهترین‌ها فاقد اعتقاد راسخ باشند، اگر فقط برای خودشان زندگی کنند، اگر فقط مصرف‌کننده‌ی هدایای بزرگ و شگفت‌انگیز خدا باشند، آنگاه این جهان، به قول ییتس، ممکن است در اطراف ما از هم بپاشد، در حالی که ما از مزایای خوبی خدا لذت می‌بریم. بعداً در این مجموعه سخنرانی‌ها، وقتی به تعدادی از آیات کتاب امثال در فصل ۲۴ نگاه می‌کنیم، به این موضوع برمی‌گردم، جایی که این موضوع بسیار بسیار مرتبط می‌شود.

پس همین فکر را در ذهن داشته باشید تا به ادامه‌ی مجموعه سخنرانی‌ها بپردازیم. در نهایت می‌خواهم به سراغ متن دیگری بروم. این متن کمی متفاوت است.

دو مورد دیگر آشکارا متون ادبی هستند. یکی شعر است، دیگری نوعی تأمل زیبا و تقریباً شبه‌شاعرانه. سومی در واقع یک متن فکری است.

این کتاب توسط نیکلاس مکسول نوشته شده و در مجله‌ی «بررسی آموزش و پرورش لندن» منتشر شده است. مکسول متخصص آموزش و پرورش و استاد دانشگاه لندن است، اگر درست به خاطر بیاورم. و یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی او این است که از دیدگاهی کاملاً غیرمسیحی، و از منظری سکولار می‌نویسد.

اما یکی از نکات مهم او این است که آموزش دانشگاهی فقط مربوط به هوش نیست. فقط مربوط به دانش نیست. بلکه مربوط به خرد و دانش در مورد چگونگی به کارگیری آن دانش است.

و اگر بتوانید مقاله‌ای که او نوشته را پیدا کنید، آن را توصیه می‌کنم. مقاله‌ای کاملاً شگفت‌انگیز و بسیار الهام‌بخش است. اما حالا می‌خواهم یک پاراگراف خاص و بسیار مهم از نتیجه‌گیری انتهای مقاله‌اش را با شما به اشتراک بگذارم.

او این را می‌گوید. تحقیقی که در درجه اول به دنبال دانش باشد، وقتی از دیدگاه کمک به رفاه انسان از طریق ابزارهای فکری مورد قضاوت قرار گیرد، به شدت و به طرز مخربی غیرمنطقی است. بلافاصله این سوال مطرح می‌شود که نوع تحقیقی که به شیوه‌ای واقعاً منطقی به ارتقای رفاه انسان از طریق ابزارهای فکری اختصاص داده شده باشد، چگونه خواهد بود؟ من چنین نوع فرضی از تحقیق را تحقیق خرد می‌نامم تا در مقابل تحقیق دانش قرار گیرد.

می‌توانید ببینید که این موضوع چقدر مستقیماً به متن ما مربوط می‌شود؟ برای کسب آموزش در رفتار عاقلانه، پارسایی، عدالت و انصاف. او آن را کمک به رفاه انسان از طریق روش‌های فکری می‌نامد. این دقیقاً همان کاری است که کتاب امثال می‌خواهد انجام دهد.

و این دقیقاً همان چیزی است که من معتقدم آموزش دانشگاهی، آموزش حوزوی و هر نوع آموزشی در نهایت یا باید در نهایت در مورد آن باشد. و این شاید یکی از نکات بزرگی باشد که همه ما می‌توانیم از کتاب امثال بیاموزیم. و می‌خواهم شما را تشویق کنم، اگر معلم هستید، اگر کشیش هستید، اگر روشنفکر هستید، از این پس، به دنبال دانش به خاطر خود دانش نباشید.

برای کمک به رفاه بشر، آن را دنبال کنید. و این کار را عاقلانه انجام دهید. و کتاب امثال را بخوانید زیرا می‌تواند به شما در دستیابی به آن کمک کند.

این دکتر کنوت هایم و تعلیم او در مورد کتاب امثال است. این جلسه شماره دو، فصل اول امثال، آیات یک تا هفت است.